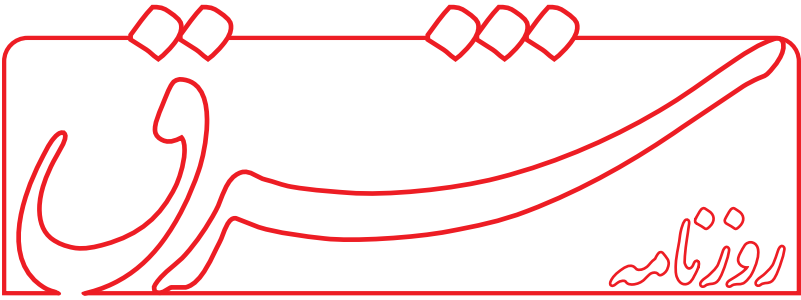




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف  
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، شماره: ۸۸۸۸۰۷۱۹، تلفن اگهی: ۸۸۶۵۸۵۷۵  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز، تلفن: ۵-۶۶۱۸۱۲۳۰  
چاپ: نشر روزتاب، تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶  
www.sharhnewspaper.ir  
تهران: اذان ظهر ۱۳۰۸ اذان مغرب ۲۰۰۶ اذان صبح فردا ۴:۵۸ طلوع آفتاب ۶:۲۸



یکشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۰ - ۲۰۱۱ اذان مغرب ۲۰۰۶ اذان صبح فردا ۴:۵۸ طلوع آفتاب ۶:۲۸

## دعای روز بیستم ماه مبارک رمضان

اللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ ابْوَابَ الْجَنَّةِ وَاغْلِقْ عَنِّي فِيهِ ابْوَابَ النَّارِ  
وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ يَا مُنْزِلَ السَّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ

خدایا بگشا در این ماه برویم درهای بهشت را و ببند برویم در آن درهای دوزخ را  
و موقفمدار به تلاوت قرآن ای فرو فرستنده آرامش در دل‌های مومنان

### به عبارت دیگر

#### زبان ناب هنر



احمد رضا دالوند

شایستگی نقاشان طبیعت‌گرا این است که زیبایی محیطی را که در آن زندگی می‌کنیم، برایمان کشف کنند. اما در رودرویی با آثار نقاشان انتزاع‌گرا، حس می‌کنیم که در مقابل آفرینشی انسانی و نظامی جز نظام طبیعت ایستاده‌ایم. این هنرمندان تخریب‌ناپذیرند، چرا که «آفرینش»، تقلید از طبیعت نیست بلکه آفرینش پا به پای طبیعت رفتن و حتی از حد آن گذشتن است، توسط ابداعی که در میان جلنداران فقط انسان شایسته خلق آن است. در هنر انتزاعی با حذف رنگ، شکل، بافت و حجم با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند. از این رو بیننده بدون واسطه، شریک احساس هنرمند می‌شود. هنر انتزاعی، غنای زبان جسمی را تحقق می‌بخشد و شناخت آن منجر به درک زبان ناب تجسمی می‌شود. هنر اسلامی که مطلقاً هنری غیرفیکوراتیو است و زبانی نزدیک به ریاضیات دارد، هنری است هندسی و در تمام جهات و ابعاد هنری انتزاعی.

و اما چرا هنر اسلامی فیکوراتیو نیست؟ پاسخ این است: تصویر شخص، هرگز خود شخص نیست. تصویر شخص، دروغی از خود شخص است. این تصویر هر چقدر ماهرانه‌تر باشد، دروغی ماهرانه‌تر نیز است. یک آدم همان آدم است، یک درخت همان درخت است، اما تصویرشان نه. اما یک دایره همیشه یک دایره و یک مثلث همیشه یک مثلث است. به همین دلیل هنرمندان اسلامی به عناصری در حوزه تصویر پرداختند که «حقیقت» دارند.

### کارتون خواب



### فریدون مجلسی

روزی، در تابستان ۱۳۴۹، در شهر واشنگتن، در کنار استخر با مرد جوانی آشنا شدم. اهل چکسلواکی بود. یک سال از پایان غم‌انگیز بهار پراگ می‌گذشت و آن مرد از آخرین کسانی بود که از آخرین فرصت استیصال آمیزی که دوچیک، دبیر اول اصلاح‌گرای حزب کمونیستی چکسلواکی، در پایان کار خود در اختیار آزادگان نومید گذاشته بود، استفاده کرده و از مرزی که بی‌نگهبانش گذاشته بودند، گذشته و آوازگی و پناهندگی را به بیگانگی و ستم در وطن ترجیح داده بود. با فرصت آموزشی که در اختیارش گذاشته بودند، هنوز داشت زبان انگلیسی خود را تکمیل می‌کرد. می‌گفت وقتی تفکری انحصاری توسط گروهی انحصاری بر تو حاکم باشد و در میهن خودت به تو به عنوان شهروند درجه دو و فاقد حقوق سیاسی و اجتماعی بنگرند، آن وقت در وطن خودت بیگانه‌ای! در واقع بردهای و وقتی چاره‌ای نیایی و آخرین تلاش‌هایت به شکست و استیصال بینجامد، آن وقت است که می‌گریزی. آزاد می‌شوی. راست می‌گفت! چک‌ها در اروپای مرکزی از لحاظ فرهنگی و اجتماعی از همگنان دیگر یک سر و گردن بالاتر بودند. آن کشور دولتی کوچک پیش از هیتلر و سیاستمداران دموکرات آن کشور رخ داد خود داستان و سیاسی سرشناسی داشت. آوارد پتیش و توماس مازاریک (پدر و پسر) مردان کوچکی نبودند. توطئه کودتای کمونیستی در سال ۱۹۴۸ که با قتل وزیر خارجه اجتماعی می‌خواند، به نظر می‌رسد، موضوع گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به دلیل نگرش سازنده‌ای که به روابط انسانی دارد، اگر از سوی شهروندان جهان و به ویژه هنرمندان، روشنفکران و جدی‌تر و مصمم‌تر پیگیری شود و به هدف‌های همگنی تبدیل شود، می‌توان به جهانی خالی از خشونت دل بست و امیدوار بود، که بی‌تردید، هم ممکن و هم مطلوب است.

نمات بلند باد  
نام تو نام مادر خوبی‌ها  
نام تو آینه  
نام تو ای عزیز خدا ز ریشه ایمان است  
در روزگار ما  
در موسمی که قحطی وجدان است  
ما نیز پایه‌ی پای تو می‌سوزیم  
ای کاش بعد از این  
ایمان از آینه آموزشیم...

## برای آمنة بهرامی و روزه هفت‌ساله‌اش

### افشین علیا

از آینه دل کنندن  
از لذت تجلی و دیدار  
بی‌هیچ التیام  
بی‌هیچ امید لحظه افطار  
چیزی که من درست نمی‌فهمم  
حتی برای اهل یقین، دشوار اما نه،  
من درست نگفتم  
شاید فرشتگان  
چیزی به گوش پاک تو خواندند  
در لحظه اذان

### برداشت آخر

## «رائول روییز» کارگردان «بوف‌کور» درگذشت

### روایت‌های ناتمام سینمایی از روان - داستان صادق هدایت

#### حمید جعفری

«رائول روییز» سینماگر شیلیایی - فرانسوی بامداد جمعه گذشته در پاریس درگذشت. بنا بر آنچه در خبرها آمده است این سینماگر ۷۰ ساله به دلیل ابتلا به بیماری ذات‌الریه و از عوارض آن درگذشته است. «ریل زاگوب»، مدیر جشنواره سینمایی کن فرانسه، بعد از مرگ روییز می‌گوید: «با مرگ این سینماگر، سینمای فرانسه یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان سینمای مدرن را از دست داد.» برای فرانسوی‌ها همان‌قدر «روییز» مهم است که شاید برای ایرانی‌ها، می‌رسید چرا؟ برای اینکه «روییز» یکی از راولیان «بوف‌کور» اثر «صادق هدایت» بوده است. «بوف‌کور» در سال ۱۹۸۷ در پرونده کارگردانی «رائول روییز» ثبت شد. «روییز» آنچه را که در «بوف‌کور» رخ می‌دهد به دوران معاصر و به پاریس آن روزها منتقل می‌کند. روایت تک‌گفتاری و ذهنی رمان «هدایت» در فیلم «روییز» نیز تکرار می‌شود. آپاراتچی ۳۵ ساله‌ای که در سینما مشغول به کار است و بیشتر فیلم‌های شاد عربی را نمایش می‌دهد راوی داستان است. آپاراتچی با تماشای چند باره فیلم‌ها از مرز واقعیت و خیال می‌گذرد. دیگر شخصیت‌های این فیلم مانند «زن لگاته» یا «بهرمرد خنزرنزری» صدايي لذت‌بخش است و فقط در موسیقی است که تک صدايي کلایدرمن است که تکی به دل می‌نشیند. بقیه جاها باید صدا از چند جا دربیاید. پسرک که رفت من هم رفتم خانه، طبق عادت تلویزیون را روشن کردم که دیدم در یک برنامه چند صدايي آقایان فتح‌الله‌زاده و مایلی کهن دارند مرقع‌های می‌کنند آن سرش نباید. برنامه که تمام شد برای رفع ملال برگشتم به کوچه تا قدم بزنم. دوباره پسرک را دیدم، صدايش کردم و چند دقیقه‌ای درباره بدی‌های جامعه چندصدايي برای‌اش حرف زد. گفت: شما یک ساعت پیش که برخلاف اینها را گفتید، گفتیم: اگر حرف من این است، در جامعه چندصدايي دایم مرقعه است و آدم سردرد می‌گیرد. گفت: پس جامعه باید مثل کماجنه زدن کلهر باشد؟ گفتیم: بله! گفت: کماجنه پشت باز یا پشت بسته؟ گفتیم: بچه جان اصلاح‌دست از سر جامعه بردار، شر درست نکن. گفت: فقط یک سوال دیگر دارم ولی در زمینه موسیقی، گفتیم: بی‌رس، گفت: شما تا به حال دیده‌اید کسی سرنا را از سر گذاشند بزنند؟ گفتیم: منظورت چیست؟ گفت: چرا می‌گویند آواز دهل شنیدن از دور خوش است؟ چرا آب که سر بالا می‌رود قورباغه ابوعطا می‌خواند؟ نمی‌دانم چند کوچه ولی تا دور میدان دنبال‌اش کردم بلکه آدم بشود که نشد. با اعصاب داغان به خانه برگشتم و باز طبق عادت رفتم سراغ تلویزیون. برنامه فیمیه «خنده بارز» روی آنتن بود. به غایت خندیدم و اذعان می‌کنم این برنامه می‌تواند تمام مشکلات بشری را در همه زمینه‌ها حل و بعد فصل کند. انقدر خندیدم که دلم درد گرفت، واقعاً باغبارگران این برنامه خیلی خوب ادای دیگران را در می‌آورد، اصلاً این روزها ما نیاز داریم ادای همدیگر را در بیآوریم. من خودم وقتی بچه بودم ادای همه قابل‌بل را در می‌آوردم و آن موقع هم قابل‌بل ما نیاز داشت یکی ادای بقیه را در بیآورد. دوباره از خانه بیرون رفتم کمی قدم زدم و شب برگشتم. باز طبق عادت تلویزیون را روشن کردم، در برنامه «هفت» میهمانان و منتقدان درباره دوربین روی دست حرف می‌زدند، یکی می‌گفت دوربین روی دست است و یکی می‌گفت دوست دارم دوربین را روی دست بگیرم، چند کمال آن طرف‌تر آقای مرپی می‌گفت: تماشاگر خودشان به نفع من شعر می‌دهند، من که نمی‌توانم. به ۶۰ هزار نفر نفع بدهم. با خودم گفتم شما شاید نتوانید ولی انصافاً ۶۰ هزار نفر که چیزی نیست.



برای کار و زندگی به پاریس رفت. «روییز» در سینمای مدرن فرانسه حکم «لوئیس بونوئل» در سینمای اسپانیا را داشت. فیلم «سه زندگی و یک مرگ» با بازی «هارچلو ماسترونی» بازیگر معروف ایتالیایی در سال ۱۹۹۵، «مان بازیافته» اقتباسی سینمایی از رمان «مارسل پروست» به همین نام در سال ۱۹۹۹ با بازی «کاترین دنووو» و فیلم «کلیتم» درباره زندگی «گوستاو کلیتم» با بازی «جان مالکوویچ» در نقش هنرمند توکاری اثریشی در سال ۲۰۰۵ از آثار برجسته این سینماگر به شمار می‌روند. «روییز» در روزهای پایانی عمر خود در حال تدارک ساخت فیلمی بر پایه خطرات کودکی خود بود.

«داستان «بوف‌کور» یک «روان - داستان» است به این معنا که جریانات نفسانی و روحی در آن نقش اصلی را ایفا می‌کنند. این تعبیر «همایون کاتوزیان» درباره این اثر صادق هدایت است که در بی‌ش از هر متن فارسی دیگری در جهان ترجمه، خوانده و مورد بررسی و تفسیر قرار گرفته است. ویژگی‌های بارز «بوف‌کور» این اثر را برای کوشش سینمایی بسیاری از کارگردانان سینما چاره‌ای و چه خارجی درگیر خود کرده است. حالا بخوانید: «بوف‌کور» که در «بوف‌کور» را دستمایه آثار سینمایی خود قرار داده‌اند. «هنر گمهر رفیعا» در سال ۱۹۷۳ در آمریکا فیلمی ۹۵ دقیقه‌ای بر پایه رمان «بوف‌کور» ساخت و به عنوان پایان‌نامه خود ارائه کرد. در سال ۱۳۵۳ «کومرث در بخش» فیلمی ۵۵ دقیقه‌ای بر پایه این رمان ساخت. هر دو «بوف‌کور» سینمایی به ساختار ادبی اثر «هدایت» وابسته مانده‌اند و از نثر هدایت بهره گرفته‌اند. «خسرو سبایی» در سال ۱۳۸۵ درباره زندگی «صادق هدایت» فیلمی با نام «گفت‌وگو با سایه» ساخت که کم تاثر از «بوف‌کور» نبود. «ژ: خانه شماره ۳۲۷» عنوان فیلم مستندی است ساخته مشترک «سام کلاتری» و «محسن شهرنژاد» که از دیگر آثار سینمایی ساخته شده درباره «هدایت» و آثار او است. باید منتظر ماند و دید کدام کارگردان ایرانی برای ساخت اثری در خور از «بوف‌کور» پیش قدم می‌شود.

«بوف‌کور» نزدیک به دو دهه پیش در پاریس درباره این فیلم گفت: «بوف‌کور من تجربه‌ای شخصی است و نه اقتباسی از اثر صادق هدایت. برخورد آزادانه با اثر هدایت به من اجازه داده فیلمی بسازم که از فضای اهل‌الود اثر نویسنده ایرانی بیرون و به دنیای سینمای من وارد شده است. این فیلم اثری از تبعیدیان و برای پناهندگان است.» این سینماگر شیلیایی - فرانسوی در دوران دولت «سالوادور آلنده» در «جبهه سینماگران پیشرو» نزدیک به حزب سوسیالیست شیلی همکاری داشت. «روییز» پس از کودتای سرهنگ‌ها در سال ۱۹۷۳ از شیلی به آرژانتین گریخت و چند سال بعد

### پاتوق

## جهانی‌شدن و گفت‌وگوی فرهنگ‌ها

مطلوب هم نمی‌دانند، چون خرده‌فرهنگ‌ها نابود شده و این به لحاظ جامعه‌شناسی فرهنگ درست نیست. دیگر اینکه دوری بین فرهنگ‌ها دشوار است زیرا اینجا با تفاوت و تمایز مواجهیم نه با ترجیح و برتری. همچنین جان دارد در مفهوم «جهانی‌شدن» و «جهانی‌سازی» نیز بیندیشیم. زمانی، سخن از ارزش‌های والای انسانی است که می‌خواهد رواج پیدا کند و زمانی دیگر، سخن از جامعه و قدرتی است که می‌خواهد با استفاده از اهرامی، ارزش‌هایی (چه مثبت چه منفی) را بر جوامع دیگر تحمیل کند. پس پرسش دیگر این است که ما با جهانی‌شدن روبه‌رو هستیم یا با جهانی‌سازی؟ اندیشه‌ای که می‌خواهد با حمله نظامی و نظامی‌گری، دموکراسی را در جایی مستقر سازد، اندیشه‌ای است که از جهانی‌شدن بر می‌آید یا از جهانی‌سازی؟ اما در اینکه فراگیر شدن فرهنگ و تمدن نوین جهانی را درسیه‌ای بنامیم که می‌خواهد دیگر فرهنگ‌ها را ببلعد جای تردید فراوان وجود دارد. زیرا دلیل گسترش آن را در مطلوب بودن و سازگاری‌اش با عقل هم می‌توان فهم و جست‌وجو کرد. از سوی دیگر نشانه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر در فرهنگ غرب آشکار و غیرقابل کتمان است. به هر ترتیب، هنگامی که به تعبیر توماس فریدمن «در جهان مسطح‌شده» با پدیده‌ای مواجه هستیم که گدیزن آن را «تشدید روابط اجتماعی» می‌خواند، ممکن نمی‌دانند، به این معنا که خرده‌فرهنگ‌ها و روایت‌های خرد وجود دارند و ما با جهان صداها و تفسیرها مواجهیم، در حالی که جهانی‌شدن می‌خواهد جهان را یکصدا کند و یک تفسیر آرایه دهد (برای نمونه در زمینه اقتصاد، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم را الگو قرار می‌دهد) زیرا مدرن‌ها می‌خواهند با یک اپروایت جهان را تبیین کنند.



محمد صادقی

### جهانی‌شدن به بیان ساده، به معنای گسترش مقیاس، رشد اندازه، سرعت یافتن و تعمیق فراقارهای جریانات و الگوهای تعامل اجتماعی است.

دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو هرچند اندیشمندان در تعریف یکسانی از جهانی‌شدن توافق ندارند و تعریف‌های گوناگونی از این پدیده آرایه می‌دهند، به این موضوع با نگرش‌های مختلف پرداخته می‌شود، زیرا جهان روز به روز کوچک‌تر می‌شود و این واقعیتی است که سکان گیتی بیش از هر زمان با آن روبه‌رو هستند. آنتونی گدیزن «جهانی‌شدن» را از پیامدهای مدرنیته و در امتداد مدرنیته می‌داند. بر این اساس اگر «جهانی‌شدن مدرنیته» را واقعیتی بیندازیم، جهان به کدام سو می‌رود؟ روایت غالب مدرنیته و پست‌مدرنیته در این‌باره چه می‌گویند؟ پست‌مدرن‌ها، جهانی‌شدن را قبول نداشته، جهانی‌شدن را یونیفرم کردن جهان دانسته و این را نه ممکن و نه مطلوب می‌خوانند. ممکن نمی‌دانند، به این معنا که خرده‌فرهنگ‌ها و روایت‌های خرد وجود دارند و ما با جهان صداها و تفسیرها مواجهیم، در حالی که جهانی‌شدن می‌خواهد جهان را یکصدا کند و یک تفسیر آرایه دهد (برای نمونه در زمینه اقتصاد، سوسیالیسم یا کاپیتالیسم را الگو قرار می‌دهد) زیرا مدرن‌ها می‌خواهند با یک اپروایت جهان را تبیین کنند.

### ترازوی یک مرد مسخره

## ۶۰ هزار نفر که چیزی نیست

### رضا ساکی

تمام پریروز به بحث سیاسی با رفقا گذشت. یکی از رفقا اعتقاد دارد دموکراسی یعنی اینکه مردم یک کشور شورش کنند، بریزند توی خیابان و معازمه‌ها را غارت کنند و بعد دولت غرامت معازمه‌ها را بدهد و به مردم هم کاری نداشته باشد. یکی دیگر از رفقا اعتقاد دارد تحولات انگلیس تحت تاثیر تحولات کشورهای عربی است و از این بابت هم بسیار خوشحال است و برای خوشحالی دلیل محکمی دارد و می‌گوید یک قرن است آنها دارند حوادث مربوط به ما را دنبال می‌کنند، حالا نوبت ما است حوادث مربوط به آنها را دنبال کنیم. حالا که به حرف‌های خودم و رفقا فکر می‌کنم می‌بینم کلا پریروز را به بطالت گذراندم چون اگر کار جهان با بحث سیاسی درست می‌شد الاوضاع‌مان یعنی اوضاع جهان این طوری نبود. البته یکی از رفقا اعتقاد دارد منبع بحث سیاسی، شکم پر است و به همین دلیل است ما ایرانی‌ها زیاد بحث سیاسی می‌کنیم ولی مردم سوامالی اصلاً نمی‌دانند بحث سیاسی یعنی چه، چون با شکم به کمر چسبیده که آدم نمی‌تواند حرف بزند چه رسد به بحث سیاسی. دیروز توی کوچه یکی از بچه‌های همسایه پرسید: ویژگی‌های یک جامعه چند صدايي چیه؟ گفتیم: چرا از من می‌پرسی؟ گفت: پدرم می‌گوید شما از مسایل اجتماعی سر درمی‌آورید و در این زمینه تحقیق کرده‌اید. گفتیم: جان پدرت جای دیگر نگو من درباره چیزی تحقیق کرده‌ام، اصلاً هر جا نشستستی بگو فلائی دیوانه است ولی سوال هم داشتی یوانشکی بیا بی‌رس، خلاصه کمی توضیح دادم که جامعه اگر فلان و بهمان باشد می‌شود چند صدايي و چند صدايي خوب است و فقط در موسیقی است که تک صدايي لذت‌بخش است و فقط کماجنه کلهر و پیانو کلایدرمن است که تکی به دل می‌نشیند. بقیه جاها باید صدا از چند جا دربیاید. پسرک که رفت من هم رفتم خانه، طبق عادت تلویزیون را روشن کردم که دیدم در یک برنامه چند صدايي آقایان فتح‌الله‌زاده و مایلی کهن دارند مرقع‌های می‌کنند آن سرش نباید. برنامه که تمام شد برای رفع ملال برگشتم به کوچه تا قدم بزنم. دوباره پسرک را دیدم، صدايش کردم و چند دقیقه‌ای درباره بدی‌های جامعه چندصدايي برای‌اش حرف زد. گفت: شما یک ساعت پیش که برخلاف اینها را گفتید، گفتیم: اگر حرف من این است، در جامعه چندصدايي دایم مرقعه است و آدم سردرد می‌گیرد. گفت: پس جامعه باید مثل کماجنه زدن کلهر باشد؟ گفتیم: بله! گفت: کماجنه پشت باز یا پشت بسته؟ گفتیم: بچه جان اصلاح‌دست از سر جامعه بردار، شر درست نکن. گفت: فقط یک سوال دیگر دارم ولی در زمینه موسیقی، گفتیم: بی‌رس، گفت: شما تا به حال دیده‌اید کسی سرنا را از سر گذاشند بزنند؟ گفتیم: منظورت چیست؟ گفت: چرا می‌گویند آواز دهل شنیدن از دور خوش است؟ چرا آب که سر بالا می‌رود قورباغه ابوعطا می‌خواند؟ نمی‌دانم چند کوچه ولی تا دور میدان دنبال‌اش کردم بلکه آدم بشود که نشد. با اعصاب داغان به خانه برگشتم و باز طبق عادت رفتم سراغ تلویزیون. برنامه فیمیه «خنده بارز» روی آنتن بود. به غایت خندیدم و اذعان می‌کنم این برنامه می‌تواند تمام مشکلات بشری را در همه زمینه‌ها حل و بعد فصل کند. انقدر خندیدم که دلم درد گرفت، واقعاً باغبارگران این برنامه خیلی خوب ادای دیگران را در می‌آورد، اصلاً این روزها ما نیاز داریم ادای همدیگر را در بیآوریم. من خودم وقتی بچه بودم ادای همه قابل‌بل را در می‌آوردم و آن موقع هم قابل‌بل ما نیاز داشت یکی ادای بقیه را در بیآورد. دوباره از خانه بیرون رفتم کمی قدم زدم و شب برگشتم. باز طبق عادت تلویزیون را روشن کردم، در برنامه «هفت» میهمانان و منتقدان درباره دوربین روی دست حرف می‌زدند، یکی می‌گفت دوربین روی دست است و یکی می‌گفت دوست دارم دوربین را روی دست بگیرم، چند کمال آن طرف‌تر آقای مرپی می‌گفت: تماشاگر خودشان به نفع من شعر می‌دهند، من که نمی‌توانم. به ۶۰ هزار نفر نفع بدهم. با خودم گفتم شما شاید نتوانید ولی انصافاً ۶۰ هزار نفر که چیزی نیست.

### ذره بین

## کویتی‌پور: امکان ندارد ربنای شجریان را بشنوم و از خود بیخود شوم

غلام کویتی‌پور می‌داند شناخته‌شده کشور در یادداشتی که در مجله «نسل امروز» منتشر شده نوشته: محمدرضا شجریان عاشق خداست و هر چه آدمی با ایمان‌تر باشد عمق این عشق را در صدای او بیشتر حس می‌کند. به گزارش سایت روزنامه ایران کویتی‌پور در بخشی از یادداشت خود آورده است: «به خاطر ندام زمانی را که «رینا» استاد شجریان را شنیده باشم و از خود بیخود نشوم. ارزش صدای استاد به اندازه تلاشی است که بسیاری از مردان خدا در راه مبارزه برای حق داشتند. پیامبر خدا هم فرموده‌اند که «ثنا و قرآن را با صدای خوش بخوانید» همان صدای آسمانی که در حجره و نهاد استاد شجریان وجود دارد. او فرزند سزیززمی امام رضای غریب است. من استاد شجریان را از تلاوت قرآن‌هایش به یاد می‌آورم، دو سه سال قبل از انقلاب، بعدها هم فهمیدم کارمند وزارت کشاورزی بوده، یک کارمند ساده که عاشق موسیقی بود و هنر»

تا سال‌ها روزه گرفتی  
اما نه مثل روزه انسان  
اما نه مثل روزه ما انسان  
آن سان که کوه  
آن سان که آسمان  
در محضرت به سجده در افتاد  
تو هفت‌سال روزه گرفتی  
با گریه و ندیدن و ناخفتن  
از حسن خویشی

تو سال‌ها روزه گرفتی  
اما نه مثل روزه انسان  
اما نه مثل روزه ما انسان  
آن سان که کوه  
آن سان که آسمان  
در محضرت به سجده در افتاد  
تو هفت‌سال روزه گرفتی  
با گریه و ندیدن و ناخفتن  
از حسن خویشی